

هستند که وصف که نسبتی حرف دارد در خود هر معلوم و محقق دارد در ضمن متبذات محقق بودیش
از دیوانه ان غای مطلق دارد **رابعه** واجب زوجه در یک و بدستغنی است و اهد زینت عدد
سستی است در خود هر را چه باوردان یسید از دیوانه شان یون زوجه سستی است **لا**
چون نسبتی است و تقاضات از اذناوع مندرجه تحت الحیلان را زوجه کنی از اذنه کنی در وی جمع شوند
و چون میراث است نوع را که فصول و خواص بد ریغ کنی هر در حقیقت جوان جمع شوند و چون میراث
جوان و آنچه با او در وقت صیم می است مندرج است ریغ کنی هر در صیم می جمع شوند و چه میراث است
صیم می را و آنچه با او مندرجه تحت القسم ریغ کنی هر در حقیقت صیم جمع شوند و چه میراث است صیم می
و آنچه با او مندرجه تحت الجرم علی الهولک و الهولک ریغ کنی هر در حقیقت جوهر جمع شوند و چون
الامتیا چه در ریغ کنی هر در وقت کنی جمع شوند و چون با بر اوستا و کنی و در ریغ کنی هر هر دو
در موجه مطلق جمع شوند که معنی حقیقت و بی دست و بی باحت خود موجه است بر موجهی را بدست
خود و چه صفت ظاهر است و اما ان صوت طن اوعی الاعمال الثانیة الفاصلة بحکمة علی سبب استغنی
و این میراث است غایه ضوا و خواص و خزه تقیبات و استغنی است هر ششون الهیة بلکه مندرج و مندرج بود
در وجهت ذات اولاد و در وقت عمل هر دو اعیان تا نیز بر آمدند و تا یاد در ریغ کنی بواسطه نسبتی نام دارند
ایشان بنظر موجه که محلی و این است می باطن هر دو باصقراعیان خا در تیر کنت لیس نسبت در خارج از مکتفی
و احد که بواسطه نسبتی شوند و صفت سنگی عقد می نماید نسبت با مان که در صنف میراث مجموعی اند
و با هکذا و تا ان متولد **رابعه** جمع مکرر و اگر هم تا یون صیرف که جمع تخصص در یک و یک و یک حکم است
و ندیدیم در وی جمع دانسته شود که دانسته حرف **رابعه** تا چند حدیث صیم و ابعاد و جهات
تا کنی حدک و حیوان و نبات را که دانسته نظر او محقق نه دانسته این کنی است و همی استغنی
لا می را بدیندراج کنی نسبتی که در وجهت ذاتی را اندراج می نماید در کل یا اندراج مطلقند در کل
بلکه می را اندراج اقسا و لوازم است در وقت و لوازم چون اندراج نسبتی و تقیبات و رعیت و حقیقت
الی الا باطله در ذات و احد عددی زیرا که این نسبت در وی مندرج اند و اصله ظهوری را اندام که

بکار نظر در میراث جزئی است و آنکه در اعم و محدود شود و در اینجا معلوم می شود که احاطه حرف سیمانه و کلی
جمع سیمانه است که احاطه با هر دو است بلو ان نه همچون احاطه کل با جزئی یا جزئی با کل است علی الله علیه و آله
رابعه در ذات حرف اندراج شان معصیت خانه شان چون صفت است و ذات حرف صفت است
این تا عده با دادر کما یقال که مذکور است **رابعه** که در مطلق ذلت است **لا** طو و صفای ششون
و اعتبار ذات سبب بلش ظاهر وجه و عدم ان موجب تقی حقیقت وجود و صفاست حقیقتی است
بلکه نسبتی است سبب و اما ما است و ان سستی تقی در ذاتی که هر چه از این لید بر حقیقتی است
نسبتی است نسبت زید با او محقق شود و ذاتی با صفاست حقیقتی همچنان و تمام و همچنین حقیقت و هر چه
بواسطه بلش با مورثی نیز از ادنی کالکلیه و محبت ظهور در ظاهر صید نشان سبب و لوازم هر چه
بی با که و سبب تا بد هر چه در سبب است و نسبت او را نه نباید نشانست که هر چه و دارا کراک و نازا عا و در
رابعه که در مطلق خود جهان را دید بی با که و سبب آن تا بد نشانست که هر چه و دارا کراک و نازا عا و در
بی با که و سبب تا بد هر چه در سبب است و نسبت او را نه نباید نشانست که هر چه و دارا کراک و نازا عا و در
محتاج به مطلق و مطلق سستی از سبب است انظر فی است و احتیاج ارباب حرف که در میان حرکت
بد و حرکت محتاج که در دست **رابعه** ای در هر دو کس می جانی عالم تیر سید و تو خود بی جانی ما تو تو هم
حدایم اما هست **رابعه** حاجت و ترابلیانی و اینها مطلق سستی است از سبب است علی سبب الیه
نسبتی است می مخصوص و چون مطلق را بدلی نسبتی که احسب هر چه نسبتی است از سبب است **رابعه**
ترب و تا سبب و علایق و ان بان **رابعه** ای وسط مفضل ان لستوان بانست ای هر که تو در ان کنی بدلی تو بیضا
تا بدلی سنوان بانست **رابعه** ای ذاتی وضع تو در هر چه عرضی **رابعه** ای سبب مملای عرضی هر که در
تو عرضی باشی از ان و انرا که تو باشی تو کس نسبتی عرضی **لا** استغنی مطلق از سبب است و دانسته و آن
طو و استای الوهیت و حقیقت نسبت را و بیعت بی نیتان محال است **رابعه** ای است سوت و مطلق خبری است
فرع طلب نسبت نظری بق که نسبتی است من بود ظاهر سوتو حال تجویزی **لا** بلکه موجب حقیقت و محقق
او در طلب حقیقت و هم مطلق او مطلق و محسوب است جمع واحدی و طالب و محب است در سبب نسبتی